

رساله در معنی حدیث کنت کنزا مخفیا

السید کاظم الرشتی

النسخة العربية الأصلية



رساله در معنی حدیث کنت کنزا مخفیا

من مصنفات

السید کاظم بن السید قاسم الحسینی الرشتی

جواهر الحكم، المجلد الثالث

شركة الغدير للطباعة والنشر المحدودة

البصرة - العراق

شهر جمادی الاولى سنة 1432 هجرية

بسم الله الرحمن الرحيم

مخزن (مخزون خل) وجوب وجود را بحکم الطريق مسدود و الطلب مردود باین نیست و سائل از آنحضرت را بجز خموشی بمدلول لیس فی محال القول حجة و لا فی المسألة عنه جواب و لا فی معناه لله تعظیم جوابی نی ، مفتاح امکان و امکانی بر اغلاقش افزاید و بسوی مفتاح وجوب و وجوبی کسی از سلاک و طلاب راه نیابد ، پیوسته آن در بند در بند و همیشه طالب مهجور زار و مستمند ،

عاشق بمکان در طلب جانان استمعهشوقه برون ز حیز امکان است

ناید بمکان آن نرود این ز مکانین است که عشق درد (درد عشق خل) بی درمان است

فتق و رتق را در این مرحله راهی نیست و نفی و اثبات را در این مرتبه پناهی نه ، بلکه نفی و اثبات در این بزم هم آغوش و اثبات از ساغر نفی از دست ساقی ازل سراسیمه و مدهوش ، وجود و عدم در این مجلس بر یک بساط تکیه زن و آیس و لیس در این گلشن بر یک غصن متوطن ،



ORIGINAL

در هویت نیست نه نفی و نه اثبات و نه سلبزآنکه از اینها همه آن بی گان بالاستی

و ابواب مخزن وجود وجود را بحکم عطاء غیر مجذوذ و لیس لمحبی غایه و لا نهیة انسدادی نیست و فیض فیاض مطلق را شائبه انقطاعی نی ، بی انقطاعی عود دلیل بی پایانی بدو است زیرا که عود باشاره کما بدء کم تعودون عین بدو است فما لیس له اول لیس له آخر و ما لم یلحقه العدم لم یسبقه العدم و هو سبحانه وراء ما لایتناهی بما لایتناهی ، ابواب کرم همیشه مفتوح و روح و روان عالم از نشأه صهبای جود جواد و هبه و هاب پرفتوح کنت کنزاً مخفیا (مخفیا فاحبیت ان اعراف خل) اول مقام ظهور است نخست مرتبه (و نخست رتبه خل) سطوع و تشعشع آن نور است زیرا که نیر اعظم فاعل که موصوف کنز مخفی است و موضوع آن محمول است در تحت افق کنت مستتر و ناپدید ، این طرفه که کنت در آن عامل و صاحب تأثیر ، همانا که این استتار استتار نور در منیر است و برای همین محلی بحلیه ضمیر است و این ضمیر همان مثالی است که انا بآن تعبیر شود و هو از آن محکی گردد و استتارش در غیب کنت که نخست منزل ظهور است علة اختفای اوست از این است (این سبب خل) ندای کنت کنزاً مخفیا لانه الاسم المکنون المخزون الذی استقر فی ظله فلا یخرج منه الی غیره و هو مقام الباطن و الباطن من حیث هو باطن و ظهور (ظهور این ضمیر خل) در اطوار دلالة از کلمه تامة کنت و کن عین مجتبی (محبتی خل) است در فاحبیت ان اعراف و معرفت ظهور این دلالت است در دلهای شنوندگان ندا و صدا و از آن سر نفیقت الخلق لکی اعراف پدیدار شود ،

این سخن در رمز دانایان پیشین گفته اند پی برد بر رمزها هر کس که او داناستی

پس در این وادی چمنها است و در هر چمنی انجمنها است و در هر انجمنی یزمی است و در هر یزمی مطربی است و با هر مطربی شاهدی و با هر شاهدی جامی که مالا مال شراب محبت و لبریز باده مودت که قطره از آن چون بکام سوختگان نایره هجران رسد چنان از خود شوند که هرگز بخود نیایند و چنان و بمثابة از خویش وارهند که هیچ گاه رهایی از آن رهای (رهایی خل) طلب نکند ،

و لكل رأیت منهم مقام اشرحه فی الکلام مما یطول

نخست مقام کنت شاهد این مقام (مقال خل) از ممکن (گنج خل) خفا بعرصه ظهور نیامده و از آن باده جز خودبخود از خود بیخود نگشته و تلك هی الکیفونة فی قوله تعالی خطاباً لآدم روحك من روحی و طبیعتك خلاف کینونتی ،

دوم مقام ضمیر مستتر که کنز مخفی است و آن سرمست صهبای فاعلیت و تکیه زن بساط علیت و مصدر موارد احدیت ،

سیوم مقام احببت و تصدیق آن بفا برای سربست منمنم و رمزی است معما و الاشارة الیه فی قوله تعالی کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة ،

برمز ما نرسد عاقل ار چه دانا شد بآسمان نپرد جعفر ار چه طیار است

و آن مقام خموشی است و خانه فراموشی و وادی بی‌هوشی لکن باز مقام محبت است و رتبه مودت و لازم ذاتش کثرت است قال الصادق علیه السلم المحبة حجاب بین المحب و المحبوب ، چون حجاب بردارد مقام محبوب پدیدار آید چون از آنجا بالا رود مقام محب آشکارا شود چون از آنجا بالا رود نه محب (نه محب است خل) نه محبوب نه طالب نه مطلوب ،

قد ضلت (طاشت خ) النقطة فی الدائرة و لم تزل فی ذاتها حائرة

این سخن را درنیابد هیچ و هم ظاهر یگر ابونصر رستی (گر ابونصرستی و خل) گر بوعلی سیناستی

چهارم مقام خلقت اعلائی آن مقام هویت اسفلش رتبه الوهیت و جامع بین المقامین و ملتقی البحرین و البرزخ بین العالمین و احدیت مجمع شئون متکثره و رتبه اعیان ثابته در نشأ ظهورات خلقیه آن اعیان از صهای مینا و احدیت (مینای واحدیت خل) سرمست و در نزد ظهور جمال احدیت دل از دست داده محو آن جمال و از خود یحال از ایشان جز اسمی باقی نه و همان اسم و رسم ذورق وصولشان از بحر احدیت بساحل واحدیت گشته از خزانه دار مخازن غیبیه دیبای اخضر مخلع و تاج مکمل بزمرّد و زیرجد بر سر ،

پنجم مقام لکی اعراف و از آن ینبوع حضرت احدیت در گلستان وجود مقید جداول مقامات واحدیت از تعلقاتش بقیود حدود ماهیت ظاهر و آن منشأ سرسبزی چمن رحمانیت بسقی رحمن و استعداد ارض قابلیت از استعداد (استمداد اسم خل) باعث و باسط گشته و از آن گلهای گوناگون و گیاههای از حد حصر بیرون پدید آمده و روح القدس اول من ذاق الباکورة فی تلك الجنان المسماة بالصاقورة پس گلهای از گلبن ابتداع شکفته و زلف سنبل از هبوب نسیم صبا از دیار محبوب آشفته و قامت سبز از شده میل بسوی مبدء و توجه بجانب دوست بلند شده و تذرو قدس که ورقاء مغرب بر سر سدره المنتهی آشیانه نموده و از آن نغماتی ظاهر میشود بسی مطرب و حالاتی مشاهده میکرد بغایت معجب و این خمسه کف حکیم و دست قادر علیم است و هاء از این مستنطق لاجرم ظاهرش با باطنش مطابق و اولش با آخرش موافق و ذلك سر التوحید کما قال النبی صلی الله علیه و آله التوحید ظاهره فی باطنه و باطنه فی ظاهره پس حافظ نفس خویش و دارای هستی خود در کل مراتب تربیع و تکعیب گشته تدلج بین یدی المدلج من خلقک ، چون در چهار خانه اکوار ظهورش مکرر شد سر کاف از آن پدیدار شد چون به نفس خویش نظر کرد و سر در پیش افکند منشأ تجلی حرف یا شد و آن الف را که چون در وادی پنجگانه قدم گذاشت نون سر از جیب خفا برآورد خرامان خرامان در عرصه ظهور پدیدار آمده حامل لواء کاف در نون ظاهر (حامل لواء کاف پس کاف در نون ظاهر شد خل) و از آنجمله کلمه کن از غیب باطن در عالم شهود لواء ظهور افراخت و الف حدت (وحدت خل) بسان قطب در وسط جای گرفت و از آن کان بطور ظهور مسطور (متطور خل) چون متکلم خاست (خواست خل) مثال خویش در غیب الغیوب مخفی و مستور دارد تا طالب و متکاسل و باکی و متباکی از یکدیگر امتیاز یابند لاجرم الف از (الف دار خل) عالم ظهور در پرده خفا مخفی داشته تاء مرفوعه که دلیل فاعلیت ضمیر است نایب منابش کرده پس گفت (پس کنت خل) از آن متعین و خفا در کمال ظهور متبیین پس از این حالت تعبیر به کنت کنزاً مخفياً فرمود و این مجموع در تعین اول پیدا و از اول حرفش هویدا پس کنت کنزاً مخفياً یکی از مرتبه وجود خلقی است که جامع سر کونین و محل بی کاری میکرد و می آمد (میگرد آمد خل) و السلام (و السلام علی من اتبع الهدی ، تمت فی ظهر یوم الجمعة تاسع شهر رجب المرجب سنة ۱۲۵۷ خل) .